

آینه پژوهش

سال سی و ششم، شماره چهارم
مهر و آبان ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۴

۲۱۴

آینه پژوهش

سال سی و ششم، شماره چهارم
مهر و آبان ۱۴۰۴

Ayeneh-ye-

Pazhoohesh

Vol.36, No.4

Oct - Nov 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

214

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

ایلیا گرشویچ / سید احمد رضا قائم مقامی | رسول جعفریان | سید علی میرافضلی | فاطمه شاملو | مریم حسینی
لیلا عبدی خجسته / سمیع الله | عبدالجبار رفاعی / محمد سوری | مجید جلیسه | امید طبیب زاده
الیو برانکافورته / روزچهر مصاحب | سید محمد حسین حکیم | آنتونیو پانیینو / لیلی وهرام
امیرخانی | حیدر عیوضی | زکی نجیب محمود / حمیدرضا تمدن | آریا طبیب زاده | رقیه فراهانی
حمید عطائی نظری | میلاد بیگدلو | علی راد | سیدرضا باقریان موحد | علی ایمانی ایمنی | جویا جهانبخش

لقبی اشکانی در سرود جان و اشاره‌ای به اصل لغت سارویه و سابقه نام تخت جمشید
نسخه خوانی (۴۲) | احمدشاد غزنوی و صدر کرمانی | محبوبیت سفرنامه‌های فرنک ناصرالدین شاه در
هندوستان متّحده | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۳)
چاپ نوشت (۲۱) | سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه ولیک (۳)
سخنان حکمت آمیز زبان فارسی در سفر به غرب | وقفنامه‌ای از آخرین روزهای زندگی شیخ بهایی
دو گزارش نجومی از کارنامه اردشیر بابکان (۳: ۴-۷؛ ۴: ۶-۷) | ماجرا کم کن؛ گزارش بیتی از حافظ
آینه‌های شکسته (۱۱) | داستان احیای اندیشه فلسفی در مصر | یادداشت‌های لغوی و ادبی (۶)
اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر | «و سخت عجب است کار گروهی از
فرزندان آدم!» | کتابی با عنوان حاصل الترجمان؟ | طومار (۱۳) | فیض گفتار نجف

کتاب شناسی دبیرستان البرز تهران

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش:

♦ قنیه الفتیان

♦ یادنامه استاد موسی اسوار



«رؤیای عربی» در درخت‌ها و قتل مرزوق

آبتین گلکار

معرفی و نقد کتاب درخت‌ها و قتل مرزوق

(عبدالرحمن منیف/ ترجمه موسی اسوار، هرمس: ۱۴۰۱، ۴۰۸ صفحه)

درخت‌ها و قتل مرزوق، در کنار سه رمان غائب طعمه فرمان، از مهم‌ترین رمان‌های ادبیات عرب قرن بیستم است که استاد مرحوم، موسی اسوار، به فارسی ترجمه کرده است. درخت‌ها و قتل مرزوق نخستین رمان عبدالرحمن منیف، نویسنده نامدار عرب، است که پنج‌گانه شهرهای نمک او شهرت عالمگیر دارد. مرحوم اسوار ترجمه رمان دیگری از منیف را نیز به پایان برده بود که به تازگی با نام اکنون... اینجا یا بار دیگر شرق مدیترانه منتشر شد. و افسوس که دست سرنوشت مجال دیدن این ترجمه را از ایشان گرفت.

۶۰۵

آینه پژوهش | ۲۱۴

سال ۳۶ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۴

شاید بتوان گفت که بارزترین حس و درون‌مایه رمان درخت‌ها و قتل مرزوق «نفرین‌شدگی» و «ناکامی محتوم» است. در سرتاسر رمان، مستقیم یا غیرمستقیم، شاهد آن هستیم که گویی همه تلاش‌ها و امیدهای قهرمانان برای بهبود اوضاع از پیش محکوم به شکست است. هم الیاس نخله، روستایی تهیدست و کم‌سواد که برای لقمه‌ای نان هر حرفه‌ای را آزموده است، می‌گوید که به او لقب «نفرین‌شده» داده‌اند (عبدالرحمان منیف، ص ۱۰۲) و هم منصور عبدالسلام، راوی روشن‌فکر و درس‌خوانده و دیادیده رمان، تعریف می‌کند که «مادرش وقتی که غیظش می‌گرفت می‌گفت: خانواده عبدالسلام نفرین‌شده است و تا قیامت هم نفرین‌شده خواهد ماند!» (همان، ص ۲۴۹) و هم کل شهرک طیبه، زادگاه الیاس، «نفرین‌شده» نام می‌گیرد (همان، ص ۱۲۹). بی‌حکمت نیست که منصور در زندان کتاب سرزمین بی‌حاصل را می‌خواند (همان، ص ۲۳۰) و در قطار حماسه‌گیلگمش، نسل ناکام و کاوش در گذشته (همان، ص ۲۹۷). قهرمانان رمان نه در گذران زندگی روزمره و مادی‌شان توفیقی به دست می‌آورند، نه در عرصه دوستی یا عشق. هر بار که برای مدتی کوتاه طعم خوشبختی را می‌چشند و چند صباحی احساس می‌کنند که زندگی به کامشان است، به حتم بلایی بر سرشان نازل می‌شود، در اثر ندانم‌کاری خودشان یا بیرون از حیطه اختیار ایشان، تا به این باور برسند که «دنیا چرخ‌ی است. و چرخ تو، ای منصور عبدالسلام، بالا نمی‌رود؛ یک روز پایین آمد و در خاک گیر کرد. از مکر روباهان استفاده کردی تا آن را از خاک دریاوری، ولی چرخ در جای خود ثابت بود و تکان نمی‌خورد!» (همان، ص ۲۶۱).

برخی از ناقدان، ازجمله غائب طعمه فرمان، نویسنده عراقی که مقدمه‌ای بر ترجمه روسی این رمان برای انتشار در شوروی نوشت، این فضای شکست و ناکامی را با شکست اعراب از اسرائیل در جنگ شش‌روزه (ژوئن ۱۹۶۷)، که زخم عمیقی بر عزت نفس اعراب وارد کرد، مرتبط دانسته‌اند (غائب طعمه فرمان، ص ۲). مرحوم اسوار البته، در گفت‌وگویی خصوصی، نظر نویسنده عراقی را رد می‌کرد و دست‌کم در این زمینه نیز حق با او بود که غائب طعمه فرمان در مقدمه‌اش به اشتباه گفته است که واژه «حزیران» (ماه ژوئن) چند بار در رمان منیف تکرار شده است. حتی اگر به این واقعه اشاره‌ای هم باشد، پوشیده‌تر است، شبیه به نقل‌قولی که رامی ابوشهاب، نویسنده و منتقد فلسطینی-اردنی، شاهد می‌آورد: «چرا بار اول شکست خوردیم، درحالی‌که ما ارتش‌ها داشتیم و آنها گروه‌های مسلح بودند؟ چرا بار دوم شکست خوردیم، ما که ارتش‌ها و گروه‌های پارتیزانی داشتیم و آنها فقط چند ارتش داشتند؟» (همان، ص ۳۳۴).

به هر حال، چه نیت پنهان نویسنده در ارجاع به این واقعه تاریخی را بپذیریم و چه منکر آن باشیم، پیداست که منیف، همانند سایر آثارش، سخت درصدد افزایش قوه تعمیم بخشی کتابش بوده است. این تعمیم بخشی بیش از هر چیز به مدد مکان خیالی و زمان نامشخص رخدادها حاصل می‌شود. ماجرای کتاب ممکن است در هریک از سرزمین‌های عربی اتفاق افتاده باشد و شاید ساکنان غیرعرب کشورهای خاورمیانه نیز آن را، کاملاً، همخوان با زندگی خود ببابند و حتی بسیاری اقوام دیگر در گوشه و کنار جهان، هر جا که رؤیای پیشرفت تباه شده باشد، هر جا که آرزو و رؤیا معنایی نداشته باشد. «این نسل بیمار است، حتی از رؤیا هم عاجز است» (همان، ص ۳۴۳). این مضمونی است که در بسیاری از رمان‌های نویسندگان عرب تکرار می‌شود. در نخستین صفحه سه‌گانه قوانین چارتین به قلم عمرو عبدالحمید، نویسنده مصری، راوی ماجرا خود را چنین وصف می‌کند: «جوانی روستایی با هزاران آرزو در منطقه‌ای که آرزو در آن معنایی نداشت. تاریخ نشان می‌دهد که قرن‌ها پیش، وضعیّت این منطقه این‌گونه نبوده است، اما الان جز آمیخته‌ای از فقر، نادانی و خرابی، چیزی در آن وجود ندارد.» (عمرو عبدالحمید، ص ۴). این بی‌رؤیایی در ادبیات عرب با پدیده‌ای که در فرهنگ غربی به «رؤیای امریکایی» معروف شده است، تضاد بارزی پیدا می‌کند. اگر رؤیای امریکایی را باور به این بدانیم که «زندگی باید برای هر کس بهتر و غنی‌تر و کامل‌تر شود و درهای فرصت باید به روی همه گشوده باشد...»، یا «رؤیای نظامی اجتماعی که هر مرد و زنی در آن، فارغ از شرایط تصادفی تولد یا جایگاهش، قادر باشد به عالی‌ترین مرتبه‌ای برسد که، ذاتاً، قادر به دستیابی به آن است، و ازسوی دیگران نیز، به خاطر آنچه هست، به رسمیت

شناخته شود... بدون محدودیت‌ها و موانعی که در طول زمان در تمدن‌های قدیمی‌تر برپا شده بود، و بدون سرکوب به دست آن نظام‌های اجتماعی که به نفع طبقات خاصی شکل گرفته بودند و نه برای انسان ساده از هر طبقه و هر قشر...» (آدامز، ص ۴۰۴-۴۰۵)، آنگاه هر آنچه در درخت‌ها و قتل مرزوق می‌خوانیم قطب مخالف این تعریف است. آرمانی‌ترین رؤیایی که قهرمانِ مُنیف می‌تواند در سر پیروانند، رسیدن به «عالی‌ترین مرتبه‌ای که، ذاتاً، قادر به دستیابی به آن است» نیست، بلکه فقط معیشتی ساده و روزهایی عادی و بی‌بلا و به‌دور از تعدی دیگران و بازی‌های طبیعت است، اما از دستیابی به همان هم ناتوان می‌ماند. برخلاف «رؤیای امریکایی» که معطوف به زمان آینده و بهبود و پیشرفت و آینده است، «رؤیای عربی» معطوف به زمان حال و حفظ وضعیت موجود و مبارزه با پسرفت است؛ زیرا تجربه ثابت کرده است که «کارهای زمانه میل به ادبار دارد». در رؤیای عربی، فکر کردن به فردا بی‌معناست؛ «فردا هنوز دور است» و پیش از فکر کردن به آن، باید امروز را به آخر رساند (عبدالرحمان منیف، ص ۱۸۶). در چنین احوالی است که الیاس نخله از رؤیای ساده خویش (بازگشت به زادگاه و کاشت درخت و کار بر روی زمین) هراس دارد و می‌داند که تلاش برای تحقق همین رؤیای ساده و بازگشت به جایگاه و نقطه پیشین (و نه پیشرفت) ممکن است برایش فاجعه‌بار از آب درآید:

۶۰۷

آینه پژوهش | ۲۱۴

سال ۳۶ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۴

در دکان دباغی که صاحب شده بودم، دو سال ماندم. شاید این دو سال بهترین دوره‌ای بود که در آن احساس راحت و ثبات کردم. اما رؤیاهای دیوانه‌واری در سرم جان گرفت و ماندگار شد. اوقات می‌گذشت و من در رؤیاهای خود سیر می‌کردم. دوباره فکر زمین و درخت‌ها به سراغم آمد. یک بار این رؤیاها را از سر بیرون کردم. بار دیگر هم این کار را کردم. اما همین که یک روز از سر بیرون می‌شد، روز بعد، پُررنگ‌تر و جانانه‌تر برمی‌گشت، تا آنکه بر من چیره شد و دیگر نتوانستم در برابر آنها تاب بیاورم! (همان، ص ۱۲۴-۱۲۵)

مُنیف این تقابل ذهن عربی و غربی را از طریق گنجاندن یک شخصیت اروپایی، دختری به نام کاترین، بارزتر جلوه می‌دهد. منصور عبدالسلام به کاترین می‌گوید: «برای چیزهایی که مایه بیزاری توست در مملکت ما سرودست می‌شکنند، برای داشتن آنها می‌میرند؛ و تو مشتاق دیدن چیزهایی هستی که ما دوست نداریم» (همان، ص ۲۶۴)؛ «ما از دو عالم متفاوت هستیم که در یک نقطه به هم رسیده‌ایم؛ ولی هریک از این دو عالم به راه خود ادامه خواهد داد، تا آخر دنیا راه خواهد سپرد، تا آخر زندگی، بی آنکه بار دیگر همدیگر را ببینیم» (همان، ص ۲۶۸).

البته نویسندگان به نمایش این فضای آکنده از ناکامی و مصیبت اکتفا نمی‌کند و در لابه‌لای اندیشه‌های قهرمانانش می‌کوشد ریشه‌ها و دلایل آن را نیز کشف کند. در این کوشش نیز، برخلاف عقیده غائب طعمه فرمان، انتقاد را فقط متوجه حکومت و رژیم‌های ارتجاعی نمی‌کند و از نقش خود مردم در نابسامانی نظم و نظام اجتماعی نیز یاد می‌کند. درست پس از آنکه می‌گوید: «شاهان ما، کاترین، اصلاً به شاهان شما شباهت ندارند»، تصریح می‌کند که: «هر یک از مردان ما برای خودش شاهی است... این خُرده‌شاهان زنانشان را کتک می‌زنند، موهایشان را می‌کشند، سر بچه‌ها داد می‌کشند و آنها را وادار می‌کنند گرسنه بخوابند...» (همان، ص ۲۶۹).

علت‌هایی که از دید نویسندگان نابسامانی‌های اجتماعی را پدید می‌آورند پُر شمارند، از دروغ گرفته (برای مثال، همان، ص ۲۶۵، ۳۰۸، ۳۱۳) تا عدم رواداری و طمع. ولی شاید آنچه در رمان مُنیف بیش از همه جلب توجه کند، روش اصلاح جهان باشد: در چنان فضای آکنده از ناکامی، شاید طبیعی به نظر برسد که قهرمان روشنفکر به دفعات و در نهایت زبان‌آوری از ضرورت ویرانی هر آنچه هست سخن بگوید:

آه اگر قدرت دستم بود، اگر یک روز صاحب قدرت بودم، این دنیا را ویران می‌کردم. دنیا جز به ویرانی احتیاج ندارد. همه چیزش فاسد شده، سلول‌هایش از هم گسیخته است، متعفن شده، دیگر اصلاحش ممکن نیست. باید برای همیشه ویران شود تا شاید جهان تازه‌ای بر روی ویرانه‌های آن به پا شود. شاید انسان‌هایی از نوعی تازه از نطفه‌ی عالمی دیگر به وجود بیایند تا این زمین را که اکنون قشر ضخیمی از کثافت و ابتذال بر آن نشسته است پاک کنند. (همان، ص ۳۳)

یا در جایی دیگر:

اگر بمبی اتمی داشتم، همه چیز را ویران می‌کردم، تا مگر دنیای جدیدی متولد بشود. و حتی اگر هیچ دنیایی متولد نشود، مرا چه باک؟ مهم این است که این دنیای افسرده، که بر اساس معادلات تقلب و خطا و پستی بنا شده، ویران شود. هیچ چیز در این دیار قابل دفاع نیست... این دنیا به انهدام نیاز دارد. (همان، ص ۲۰۴)

و البته این نگرش در جهان‌بینی کاترین درک‌شدنی نیست:

— زندگی ما بی‌ارزش است و به ویرانگری، به سوختن احتیاج دارد... از شیوه زندگی و مناسبات در دیارمان متنفرم و اینها جز با انقلابی که همه چیز را بسوزاند از بین نمی‌رود... اگر به دستم بود، چیزی به جا نمی‌گذاشتم!

— تو تشنه به خونی، کینه ورزی.

— ابداً از خون خوشم نمی‌آید، ولی چه کنیم اگر آنها می‌خواهند تا ابد در مزبله‌ها
وزیر پاها باشیم؟

— باور بکن، منصور، من تا حالا نسبت به چیزهایی که می‌گویی آن قدر پرت
نبوده‌ام که الآن هستم. از سرِ شب داری از چیزهای مبهم حرف می‌زنی: خون...
مزبله‌ها... نمی‌فهمم چه می‌گویی! (همان، ص ۲۶۵-۲۶۶)

اما راه دیگری که در رمان پیشنهاد می‌شود راه الیاس نخله است (این شاید بزرگ‌ترین تفاوت
میان این دو قهرمان است): کاشتن درخت و احیای درختان قطع شده. درخت کاری در رمان،
چه در معنای مستقیم آن (به مثابه فعالیتی پُرزحمت و ناظر به آینده و نسل‌های بعدی) و چه در
معنای مجازی و نمادین (به مثابه هر سازندگی و آبادانی)، گویی تنها راه حلی است که از دید
نویسنده به دگرگونی بنیادینی در سرزمین منجر خواهد شد و غفلت از آن، برعکس، حاصلی جز
شکست و ویرانی به بار نمی‌آورد. زندگی الیاس از روزی رو به تباهی می‌گذارد که درختانش را به
قمار می‌گذارد و می‌بازد، زیرا داو قمارش چیزی بود که «کسی حق ندارد سرِ آن قمار کند» (همان،
ص ۱۰۲). شهرک طَیبه نیز از زمانی که به طمع ثروت سریع و سود کوتاه‌مدت، درخت‌ها را قطع کرد
و به جایشان پنبه کاشت به مسیر فلاکت افتاد و آبش ته کشید و به گورستانی بی‌آب و علف
تبدیل شد:

درخت‌ها هستند که باران را می‌آورند... پس اگر مردم درخت‌ها را قطع کنند،
خدا آنها را به حال خودشان می‌گذارد و باران را به دیگران می‌دهد، به آنهایی که
درخت دارند! (همان، ص ۶۹)

خواننده به یاد سخن جان جانسن، از افسران بریتانیایی شاغل در هندوستان، می‌افتد که در
سفرنامه خود دربارهٔ ایران می‌نویسد:

کمبود درخت و درختکاری در ایران، بیش از آنکه ناشی از شرایط نامساعد
فیزیکی باشد، ریشه در نفوذ زیانبار استبداد دارد، زیرا نمی‌توان از مردمی که
منافع آنی خود را در معرض خطر و غارت می‌بینند انتظار داشت که آینده‌نگر
باشند و به خیر و صلاح آتی خود فکر کنند، چیزی که از انگیزه‌های لازم برای
کاشت درخت به شمار می‌آید» (جانسون، ص ۱۳۶-۱۳۷)

و البته طبیعی است که ساختن جهان به این روش بسیار دشوارتر باشد از ویران کردن آن، و لو به قصد بازسازی؛ حاصلش شاید فقط به نسل‌های آینده برسد، ولی به هر حال راه دیگری گویی نیست!

منابع

رامی أبوشهاب (۲۰۱۶)، «قراءة جديدة لرواية "الأشجار واغتيال مرزوق" لعبد الرحمن منيف»، القدس العربی، ۲۳ مارس ۲۰۱۶.

عمرو عبدالحمید (۱۴۰۱)، قوانین چارتین، ترجمه فرشته مولائی، تهران: نیماژ.

غائب طعمه فرمان (۲۰۰۹)، «غائب طعمه فرمان قارئاً عبدالرحمن منيف»، منارات، سال ۷، ش. ۵، ۱۶۶۷ آذر ۲۰۰۹.

عبدالرحمان منيف (۱۴۰۱)، درخت‌ها و قتل مرزوق، ترجمه موسی اسوار، تهران: هرمس.

John Johnson (1818), A Journey from India to England Through Persia, Georgia, Russia, Poland and Prussia in the Year 1817, London: Lengman, Hurst, Rees, Orme & Brown.

James Truslow Adams (1931), *The Epic of America*, Boston: Little, Brown and Company.